

دکترین مسئولیت حمایت: تبیین رویکرد قدرت‌های بزرگ در قبال بحران‌های لیبی و یمن

زهرا دولت‌خواه*

نوذر شفیعی**

چکیده

بحران لیبی در سال ۲۰۱۱ به دلیل واکنش سریع و قاطع شورای امنیت در قالب دکترین مسئولیت حمایت و مداخله نظامی ناتو در این کشور، پرسش‌های بسیاری را در رابطه با نوع و نحوه واکنش جامعه جهانی در قبال بحران‌های جاری بشری بین‌المللی، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا مطرح کرده است. تقابل اهداف و منافع قدرت‌های بزرگ در هر یک از این بحران‌ها و تلاش آنها در جهت تأمین امنیت و منافع ملی، افزایش حداکثری قدرت نسبی و از همه مهم‌تر بازدارندگی نقش و نفوذ رقبای دیرینه خود در کشور یا کشورهای هدف، موجب رویکردهای گزینشی در قبال بحران‌های بشری از جمله بحران‌های لیبی و یمن شده است. در این نوشتار سعی می‌شود تا ضمن بررسی دکترین مسئولیت حمایت، رویکرد قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه اعضای دائم شورای امنیت در قبال بحران‌های لیبی و یمن تبیین و ارزیابی شود.

واژگان کلیدی

دکترین مسئولیت حمایت، مداخله بشردوستانه، شورای امنیت، حقوق بشر، لیبی، یمن

* دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان (اصفهان) (نویسنده مسئول)

Email: Zahra.dolatkhah@gmail.com

Email: shafiee@hotmail.com

** استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۶

تاریخ ارسال: ۹۵/۴/۹

فصلنامه راهبرد / سال بیست‌وششم / شماره ۸۴ / پاییز ۱۳۹۶ / صص ۱۳۱-۱۰۹

جستار گشایی

جامعه جهانی متعاقب پایان جنگ سرد و اهمیت‌یافتن حقوق بشر و ضرورت احترام جهانی به آن، توجه ویژه‌ای به نقض‌های سازمان‌یافته حقوق اساسی انسان‌ها و بحران‌های بشری کرده است. در واقع، وقوع تحولات متعددی پس از جنگ سرد همچون فروپاشی دولت‌ها، افزایش جنگ‌ها و مناقشات داخلی در کشورهای جهان سوم، نسل‌کشی و پاکسازی‌های قومی، نژادی و مذهبی، گسترش موج تروریسم و لزوم مبارزه جهانی با آن، گسترش تسلیحات کشتار جمعی، افزایش سطح روابط میان دولت‌ها همگی موجب شد تا انتظارات بسیاری در عرصه بین‌المللی برای مقابله با چالش‌های بالا پدید آید. اما استفاده ابزاری قدرت‌های بزرگ از حقوق بشر در راستای تأمین اهداف و منافع ملی خود، به‌زودی منجر به گسترش مداخله‌گرایی از راه بین‌المللی کردن امور داخلی دولت‌ها در قالب مداخله بشردوستانه و درنهایت تحدید هر چه بیشتر حاکمیت ملی کشورها شد. در نتیجه افزایش اختلاف‌نظر کشورها در خصوص شرایط مداخله در موارد نقض گسترده حقوق بشر، سرانجام با پیگیری‌های سازمان ملل متحد و ابتکار عمل دولت کانادا در ایجاد «کمیسون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها» در سپتامبر ۲۰۰۱، زمینه‌های تغییر حق مداخله بشردوستانه به مفهوم مسؤولیت حمایت فراهم شد و تصویب آن در اجلاس سران ۲۰۰۵، این مفهوم را- که با هدف ایجاد مبنای قانونی و اخلاقی برای مداخلات بشردوستانه شکل گرفته بود- به هنجار مهم و پذیرفته‌شده بین‌المللی به‌منظور حمایت گسترده از حقوق اساسی بشر تبدیل کرد. اما نحوه اعمال دکتربین مسؤولیت حمایت در لیبی (۲۰۱۱) توسط قدرت‌های بزرگ و پیگیری رویکردهای متفاوت در قبال بحران‌های بشری هم‌زمان همچون یمن، بار دیگر به نگرانی‌ها در خصوص رویکرد قدرت‌محور و منافع‌محور قدرت‌های بزرگ برای مقابله با بحران‌های بشری دامن زده است. پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به این پرسش مهم است که آیا رویکرد قدرت‌های بزرگ برای اعمال دکتربین مسؤولیت حمایت در لیبی، قابلیت تعمیم به بحران یمن را دارد؟ به‌منظور تجزیه و تحلیل هر چه بهتر موضوع، ابتدا ضرورت دارد تا به چارچوب نظری پژوهش، علل و عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری دکتربین مسؤولیت حمایت و درنهایت تبیین رویکرد قدرت‌های بزرگ در قبال بحران‌های لیبی و یمن (۲۰۱۴-۲۰۱۱) اشاره شود.

چارچوب نظری. مبنای نظری این پژوهش مبتنی بر نظریات جان مرشایمر^۱ است که از دریچه «واقع‌گرایی ته‌اجمی» (Mearsheimer, 2006: 70) به ارزیابی جایگاه، رفتار و رویکردهای قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌المللی نسبت به اعمال دکتربین مسؤولیت حمایت در

لیبی و سایر بحران‌های بشری بین‌المللی می‌نگرد. نظریه «واقع‌گرایی تهاجمی» به دلیل برخورداری از گزاره‌هایی نظیر موازنه قدرت، بقا، قدرت نسبی، منافع ملی، بازدارندگی و خودیاری دارای قدرت تبیینی به مراتب بیشتری در مقایسه با سایر شاخه‌های مکتب واقع‌گرایی است. با توجه به اینکه مرشایمر نظریه خود را در چارچوب دوره پس از جنگ سرد ارائه کرده و شکل‌گیری دکترین مسئولیت حمایت نیز حاصل تحولات جهانی همین دوران است، بنابراین می‌توان گفت واقع‌گرایی تهاجمی بهتر می‌تواند تغییر ساختار نظام بین‌الملل متعاقب پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تقویت نقش شورای امنیت و تفسیر موسع از منشور ملل متحد و نامحدود شدن حوزه اختیارات این شورا در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و افزایش نقش قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه آمریکا را در بحران‌ها و مناقشات بین‌المللی را تبیین کند.

واقع‌گرایی تهاجمی با به چالش کشیدن خوش‌بینی‌های موجود در خصوص روابط قدرت‌های بزرگ بر این نکته تأکید دارد که قدرت‌های بزرگ در سیاست بین‌الملل همواره به دنبال فرصت‌هایی برای افزایش قدرت نسبی خود در برابر رقبا هستند. مرشایمر در تبیین مفهوم قدرت، میان قدرت حقیقی و بالقوه تمایز قائل شده و قدرت بالقوه دولت‌ها را میزان جمعیت و سطح ثروت آنها معرفی می‌کند که پایه‌های اصلی قدرت حقیقی که همانا قدرت نظامی است را تشکیل می‌دهند. اگرچه این دو مؤلفه قدرت، مبانی قدرتمندی یک دولت را در سطح داخلی بنیان می‌گذارند، اما در سطح بین‌المللی پیامدهای منفی همچون ترس را برای دولت‌های قدرتمند به همراه می‌آورد. درواقع، ترس از توانمندی‌های نظامی تهاجمی قدرت‌های بزرگ به این دلیل است که آنها نمی‌توانند از این مسئله اطمینان حاصل کنند که دیگر قدرت‌های بزرگ قصد استفاده از این توانمندی‌ها را علیه آنان ندارند و لذا همین امر، زمینه ترس در میان قدرت‌های بزرگ را فراهم می‌آورد.

از نظر واقع‌گرایی تهاجمی، رقابت مداوم قدرت‌های بزرگ با یکدیگر برای دستیابی به قدرت، همواره تعیین‌کننده بیشتر سیاست‌های بین‌المللی بوده است؛ هرچند شدت و حدت این رقابت‌ها در دوره‌های مختلف، متفاوت بوده است. اما در مجموع، هدف نخست دولت‌ها به حداکثر رساندن سهم خود از قدرت جهانی و هدف غایی قدرت‌های بزرگ جهانی تبدیل شدن به هژمون است و با پیگیری نیات و مقاصد تجدیدنظرطلبانه درصدد تغییر توزیع قدرت به نفع خود هستند و لذا استفاده از زور برای تغییر موازنه امری کاملاً محتمل است.

از نظر مرشایمر، وجود آنارشی و فقدان اقتدار عالی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و بحران‌های بین‌المللی و جلوگیری از بروز جنگ و درگیری موجب تشدید رقابت‌های امنیتی و

تجهیز نظامی هرچه بیشتر قدرت‌های بزرگ برای تأمین امنیت شده تا جایی که امنیت و مسائل استراتژیک به‌مثابه سیاست‌های مهم در دستور کار مسائل سیاست بین‌المللی قرار می‌گیرد. در مجموع، نوع ساختار نظام بین‌المللی و تغییر آن در هر برهه‌ای از تاریخ می‌تواند نقش به‌سزایی در شدت و حدت رقابت قدرت‌های بزرگ برای افزایش قدرت نسبی خود در مقابل رقبا برای دستیابی به اهداف و منافع ملی داشته باشد. از همین روست که پایان جنگ سرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۹۰ میلادی، حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ و به‌طور کلی تغییر ساختار نظام بین‌الملل در نتیجه فروپاشی نظام دوقطبی و دگرگونی معادله قدرت، شرایط جدیدی را به‌ویژه در فضای ژئوپلیتیک جهان از جمله منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا پدید آورده است. متعاقب فروپاشی نظام دوقطبی دوران جنگ سرد، پرسش‌های بسیاری در خصوص نوع ساختار آتی نظام بین‌الملل و جایگاه قدرت‌های بزرگ در آن به‌ویژه آمریکا مطرح شد. مرشایمر که مبنای نظری خود را در قالب دوران پس از جنگ سرد مطرح نموده، هرگونه تک‌قطبی بودن این نظام را رد کرده است (Huntington, 1999: 37). به اعتقاد وی، اگرچه آمریکا هژمون نیمکره غربی است اما یک هژمون جهانی به شمار نمی‌آید؛ چرا که در کنار آمریکا به‌عنوان قدرت برتر نظام اقتصادی جهان، دو قدرت بزرگ چین و روسیه نیز وجود دارند که با برخورداری از قدرت نظامی به‌مراتب کمتر از آمریکا از امکان نمایش محدود قدرت برخوردارند (Mearsheimer, 2002: 186).

در نظریه واقع‌گرایی ته‌اجمی، نه‌تنها ماهیت سیاست بین‌الملل بر اساس وجود «درگیری» تعریف می‌شود، بلکه وجود «درگیری» عنصری ضروری برای هدایت سیاست بین‌الملل است. در صورتی که هر یک از پنج قدرت بزرگ جهانی عامدانه سعی در تهدید امنیت دیگر رقبا داشته باشد، انتخاب عقلانی برای سایر قدرت‌های بزرگ درگیر در سیاست منطقه، تلاش در جهت «بازدارندگی» نقش و نفوذ قدرت تهدیدکننده است. بر این اساس، آمریکا به‌عنوان تنها هژمون منطقه‌ای همواره درصدد افزایش قدرت و نفوذ خود در مناطق مهم جهان بوده که این امر بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر به بهانه‌های مختلف همچون مبارزه با تروریسم، تقویت امنیت بین‌المللی، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و گسترش دموکراسی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شدت بیشتری یافته است. این منطقه از جهان، به دلیل برخورداری از منابع سرشار انرژی همواره مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده است تا جایی که طی سال‌های اخیر رقابت فزاینده‌ای میان این قدرت‌ها برای تغییر توزیع منطقه‌ای قدرت به نفع خود و افزایش حداکثری قدرت نسبی به‌منظور تثبیت حضور و نفوذ در منطقه افزایش یافته است.

در همین ارتباط، رویکرد تهاجمی آمریکا و متحدانش همچون فرانسه و انگلیس - که همواره سیاست همراهی با این کشور را در بسیاری از بحران‌ها اتخاذ کرده‌اند- در قبال بحران لیبی نمی‌تواند معنایی جز کاهش قدرت بازیگران دارای منافع و مرتبط با این بحران یعنی روسیه و چین داشته باشد. روابط سیاسی، امنیتی، نظامی و استراتژیکی روسیه و چین با رژیم قذافی و حضور پررنگ آنها در این کشور با توجه به اهمیت استراتژیک لیبی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به دلیل برخورداری از منابع سرشار انرژی، این ترس و نگرانی را در میان قدرت‌های بزرگی همچون آمریکا و متحدانش به وجود آورد که تداوم حضور قدرتمند روسیه و چین در کشورهای مهم و استراتژیک این منطقه موجب تغییر توزیع قدرت منطقه‌ای در آینده به نفع این دو کشور خواهد شد. لذا ایجاد بازدارندگی به منظور افزایش قدرت نسبی و تداوم حضور و نفوذ در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را می‌توان از جمله علل اصرار و تأکید آمریکا و متحدانش برای استفاده از زور در قالب دکترین مسئولیت حمایت علیه رژیم قذافی در لیبی در سال ۲۰۱۱ دانست.

با توجه به اهمیت اصل خودیاری و منافع ملی در نظریه واقع‌گرایی تهاجمی می‌توان اذعان داشت که دولت‌ها طبق این اصول عمل کرده و هرگز منافع ملی خود را تابع منافع دیگر دولت‌ها یا منافع آنچه به اصطلاح جامعه بین‌المللی خوانده می‌شود، قرار نمی‌دهند. اصول یادشده درخصوص پنج عضو دائم شورای امنیت از جمله آمریکا و روسیه نیز کاملاً صادق است. چراکه آنها در یک نظام مبتنی بر اصل خودیاری، گاهی حتی به تشکیل اتحادها و ائتلاف‌های موقتی به منظور دستیابی به منافع خود تن درمی‌دهند. آنها هم به دلیل ترس و نگرانی از نیات غایی یکدیگر و نیز حاکم‌بودن اصل خودیاری در نظام بین‌الملل، بهترین شیوه تضمین بقای خود را تبدیل‌شدن به قدرتمندترین دولت این نظام می‌دانند (Mearsheimer, 2006: 74). از این‌رو، قدرت‌های بزرگ همچون آمریکا و روسیه همواره به نحوه توزیع قدرت در میان خود توجه داشته و تلاش می‌کنند تا سهم خود از قدرت جهانی را به حداکثر برسانند. آنها طی سال‌های اخیر از بحران‌های به‌وجودآمده در مناطق مختلف جهان، به‌ویژه منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (بحران لیبی، سوریه، یمن و بحرین) به‌عنوان فرصتی برای تغییر موازنه قوا استفاده کرده‌اند تا معیارها و عوامل جنبی قدرت خود را نسبت به رقیبشان افزایش دهند. رویکرد قدرت‌های بزرگ نشان‌دهنده آن است که هر یک برای تغییر موازنه قوا به نفع خود به ابزارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی و نظامی متوسل می‌شوند.

پنج قدرت بزرگ، هر یک به‌منظور حفظ بقا و افزایش قدرت علاوه‌بر اهداف امنیتی، مجموعه‌ای از اهداف غیرامنیتی را نیز در نقاط مختلف جهان پیگیری می‌کنند؛ اما پیگیری این

اهداف تا زمانی است که با منطق موازنه قوا تعارضی نداشته باشد. تعقیب این اهداف غیرامنیتی گاهی مکمل تلاش برای کسب قدرت نسبی است. همکاری این پنج قدرت بزرگ برای ایجاد یک نظم بین‌المللی با هدف اعلامی گسترش صلح و عدالت در جهان در عمل معنایی جز، افزایش سهم از قدرت ندارد که به احتمال زیاد در رسیدن به این هدف و برقراری نظم باثبات بین‌المللی همواره با یکدیگر در تعارض هستند. لذا تلاش بر جلوگیری از وقوع بحران‌هایی است که منافع استراتژیک آنها را در معرض خطر قرار داده است. در نتیجه، پنج قدرت بزرگ بر اساس محاسبات دقیق «قدرت نسبی» و نه تعهد به ایجاد نظم جهانی اخلاقی بدون در نظر گرفتن منافع حیاتی خود وارد عرصه عمل می‌شوند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۲). یکی از اهداف غیرامنیتی که قدرت‌های بزرگ سعی در گسترش و نهادینه‌سازی آن دارند، دکترین مسئولیت حمایت است. اگرچه این دکترین تحول مهمی در حوزه حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و حمایت از غیرنظامیان در کشورهای درگیر بحران بشری است، اما بهره‌برداری سیاسی قدرت‌های غربی از این مقوله برای پیشبرد اهداف و منافع سیاسی، امنیتی، اقتصادی و استراتژیک خود بسیار نگران‌کننده است.

با توجه به اهمیت ژئوپلیتیکی و موقعیت منطقه‌ای کشورها و میزان نقش‌آفرینی قدرت‌های بزرگ در معادلات منطقه‌ای و جهانی قدرت، نوع رویکردها به بحران‌های بشری بین‌المللی متفاوت است، همچنان‌که در مورد بحران لیبی و یمن شاهد رویکردهای متفاوتی از سوی قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه پنج عضو دائم شورای امنیت بودیم.

۱. دکترین مسئولیت حمایت: از طرح تا عمل

لیوید آکسورثی،^۲ وزیر امور خارجه کانادا در واکنش به درخواست کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل در اجلاس مجمع عمومی ملل متحد در سپتامبر ۱۹۹۹، مبنی بر «یافتن زمینه‌ای مشترک برای حمایت از منشور و اقدام در راستای دفاع از انسانیت مشترک» به دلیل شکست‌های شورای امنیت در رواندا و کوزوو و پاسخگویی به پرسش مهم وی در گزارش هزاره در مجمع عمومی سال ۲۰۰۰ با این مضمون که «اگر مداخله بشردوستانه، خدشه‌ای غیرقابل پذیرش به حاکمیت دولت‌هاست، پس ما چگونه باید به نقض فاحش و سازمان‌یافته حقوق بشر در رواندا و یوگسلاوی سابق که آزاردهنده درک ما از انسانیت مشترکمان است، پاسخ دهیم؟» طرح مسئولیت حمایت را ارائه کرد (Thakur and Weiss, 2010: 134). وی دکترین مسئولیت حمایت را به‌عنوان تعهدی در جهت حمایت از مردم سراسر جهان در مقابل نسل‌کشی و

پاک‌سازی قومی، به‌وسیله دولت‌هایشان مطرح کرد (Savage, 2005). دولت کانادا رسماً در سپتامبر سال ۲۰۰۰، با اعلام تأسیس «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها»، درصدد پاسخگویی جدی به چالش مطرح شده از سوی دبیرکل برآمد (Thakur, 2002: 325). بر اساس گزارش کمیسیون در سال ۲۰۰۱، تعریف متفاوتی از مفهوم سنتی حاکمیت با عنوان «حاکمیت به‌مثابه مسئولیت» ارائه شد (Berry, 2004). این مفهوم به معنای آن است که دولت‌ها موظف به حمایت از اتباع خود هستند و در صورتی که دولتی نخواهد یا نتواند از اختیارات حاکمیتی خود استفاده کند و موجبات تضییع حقوق شهروندان را فراهم نماید، مسئولیت دولت به جامعه جهانی منتقل می‌شود (Chandler, 2004: 65). مطابق گزارش کمیسیون، مسئولیت حمایت دارای سه مسئولیت پیشگیری^۳، مسئولیت واکنش^۴ و مسئولیت بازسازی^۵ است. یکی از مهم‌ترین نکات مطروحه در گزارش، مداخله نظامی در قالب مسئولیت واکنش است که باید بر اساس پنج اصل مهم علت مشروع^۶، نیت صحیح^۷، آخرین حربه^۸، ابزارهای متناسب^۹ و دورنمای معقول^{۱۰} که با عنوان «اصول پیشگیرانه» شناخته می‌شوند، صورت پذیرد. در همین رابطه، کمیسیون قاطعانه اعلام می‌دارد شورای امنیت تنها مرجع صلاحیت‌دار برای صدور مجوز مداخله با هدف حمایت از بشریت است (ICISS, 2001: 39-40).

۱-۱. مسئولیت حمایت در اسناد بین‌المللی

استقبال رسمی از مفهوم مسئولیت حمایت در قالب گزارش دسامبر ۲۰۰۴ هیئت عالی‌رتبه مجمع عمومی با عنوان «جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما» صورت گرفت و در نهایت، دبیرکل وقت سازمان ملل گزارش خود را با عنوان «برای آزادی بیشتر: به‌سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه» را با مبنای قرارداد گزارش هیئت عالی‌رتبه و نیز دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات کشورها در مارس ۲۰۰۵ ارائه کرد و مفهوم مسئولیت حمایت را در بند ۱۳۵ آن مورد تأکید قرار داد (Pattison, 2010: 3). هم‌زمان با به رسمیت شناخته‌شدن موضوع مسئولیت حمایت برای نخستین بار در سازمان ملل و تصویب آن در اجلاس سران مجمع عمومی در سال ۲۰۰۵، سران دولت‌ها، مسئولیت حمایت از غیرنظامیان در برابر جرائم نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاک‌سازی

3. Responsibility to Prevent
4. Responsibility to Reaction
5. Responsibility to Rebuild
6. Just Cause
7. Right Intention
8. Last Resort
9. Proportional Means
10. Reasonable Prospects

قومی و جنایت علیه بشریت را پذیرفته و به توافق اصولی دست یافتند. موضوع مسؤولیت حمایت در بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند پایانی اجلاس سران صراحتاً مورد اشاره قرار گرفته است (UNDoc, A/RES/60/1, 2005).

شورای امنیت نیز قطعنامه ۱۶۷۴ با عنوان «حمایت از غیرنظامیان در منازعات مسلحانه» را در سال ۲۰۰۶ به اتفاق آرا به تصویب رساند و در آن بر مفاد بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند اجلاس سران نیز تأکید کرد. شورا، قطعنامه‌های دیگری نیز در دسامبر ۲۰۰۶ (S/RES/1738) و نوامبر ۲۰۰۹ (S/RES/1894) با عنوان مشابه «حمایت از غیرنظامیان در منازعات مسلحانه» تصویب کرد. شورا در این قطعنامه‌ها، علاوه بر آنکه هدف قرار دادن عمدی غیرنظامیان و سایر افراد تحت حمایت در منازعات مسلحانه را نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر می‌خواند، حتی ارتکاب اعمالی از این نوع را نیز تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی معرفی کرده و بر آمادگی خود برای بررسی و اقدام مقتضی در این‌گونه موارد تأکید می‌کند.

علاوه بر شورای امنیت، دبیرکل مجمع عمومی سازمان ملل نیز در راستای ترویج دکتترین مسؤولیت حمایت، نخستین گزارش خود را در سال ۲۰۰۹ با عنوان «اجرای مسؤولیت حمایت» با تمرکز بر معنا، محدوده، مفهوم و تنظیم راهبرد جامع برای اجرای مسؤولیت حمایت ارائه کرد و اهمیت پیشگیری و اتخاذ تمهیدات متناسب با شرایط خاص هر مورد در صورت عدم موفقیت تمهیدات پیشگیرانه را متذکر شد (Report of Secretary General, 2009: para10 (a) and 12). دومین گزارش دبیرکل با عنوان «هشدار اولیه، ارزیابی و مسؤولیت حمایت» در سال ۲۰۱۰، بر طرح پیشنهادهایی در رابطه با ایجاد دفتر مشترک برای مسؤولیت حمایت و جلوگیری از نسل‌کشی تمرکز داشت (Report of Secretary General, 2010: para 18). بر اساس پیگیری‌های دبیرکل و ادغام فعالیت‌های دو دفتر مذکور، سرانجام «دفتر جلوگیری از نسل‌کشی و مسؤولیت حمایت» در دسامبر ۲۰۱۰ توسط کمیته پنجم مجمع عمومی تأسیس شد (www.un.org). سومین گزارش با تمرکز بر «نقش ترتیبات منطقه‌ای و زیرمنطقه‌ای» منتشر شد که در آن بر اهمیت نقش این ترتیبات در کم‌رسانی به دولت‌ها برای اجرای دکتترین و حمایت از تلاش‌های ملل متحد تأکید شده است (Report of Secretary General, 2011). چهارمین گزارش بر «ابعاد سه‌گانه مسؤولیت حمایت» تمرکز دارد. این گزارش بر چهار نکته مهم تأکید دارد: تعیین ارتباط میان ابعاد سه‌گانه و وابستگی متقابل میان آنها؛ شناسایی ابزارهای در دسترس سازمان ملل برای پاسخ قاطع و فوری؛ شناسایی شرکای مهم در امر حفاظت با تأکید بر نقش اقدام بشردوستانه، حفظ صلح، ترتیبات منطقه‌ای و جامعه مدنی (Report of Secretary General, 2012).

۲. بحران لیبی و دکترین مسئولیت حمایت

بحران لیبی در فوریه ۲۰۱۱ هم‌زمان با گسترش اعتراضات مردمی در برخی کشورهای عربی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، با هدف سرنگونی رژیم قذافی در بنغازی و شهرهای شرقی این کشور آغاز شد که از همان ابتدا با خشونت و سرکوب‌های گسترده همراه بود. شدت و دامنه خشونت‌ها تا آنجا بود که ارکان سازمان ملل را به انتشار بیانیه‌هایی برانگیخت. کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل ابتدا در ۲۲ فوریه ۲۰۱۱ با صدور بیانیه‌ای خواستار توقف خشونت‌ها علیه معترضان شد و حملات گسترده و نظام‌مند علیه غیرنظامیان را مصداق جنایات علیه بشریت خواند. شورای حقوق بشر نیز در جلسه ویژه ۲۵ فوریه ۲۰۱۱، خشونت و سرکوب در این کشور را «تکان‌دهنده و بی‌رحمانه»^{۱۱} توصیف کرد و با تصویب قطعنامه‌ای ضمن ابراز نگرانی عمیق از وخیم‌تر شدن اوضاع در لیبی قویاً نقض‌های حقوق بشری گزارش شده را محکوم کرد. همچنین در این قطعنامه از دولت لیبی خواسته شد تا «مسئولیت حمایت از شهروندان را به‌منظور توقف فوری کلیه نقض‌های حقوق بشری برعهده گیرد». علاوه بر این، شورا به مجمع عمومی پیشنهاد کرد تا اخراج لیبی از عضویت شورا را بررسی کند که در نتیجه آن، عضویت لیبی در شورا از اول ماه مارس به حالت تعلیق درآمد (UNDOC, A/HRC/S-51/1, 2011).

علاوه بر سازمان ملل متحد و ارکان آن، برخی سازمان‌های مهم منطقه‌ای نیز نقش قابل توجهی در واکنش به تداوم فاجعه انسانی در لیبی ایفا کردند. شورای امنیت اتحادیه دولت‌های عربی و دبیرکل اتحادیه عرب پیش از برگزاری جلسه فوق‌العاده شورای حقوق بشر، بیانیه‌هایی را در تاریخ ۲۳-۲۰ فوریه در محکومیت حملات خشونت‌بار علیه غیرنظامیان در لیبی صادر کردند و خواستار برگزاری گفتگوهای فوری میان طرفین مناقشه به‌منظور برقراری آتش‌بس و همکاری در راستای ارائه راهکارهای میانجی‌گرانه برای بحران لیبی شدند. در این میان، اتحادیه عرب در اقدامی بی‌سابقه، یک گام فراتر نهاده و عضویت لیبی در این اتحادیه را به حالت تعلیق درآورد (Zifcak, 2012: 5). کلیه این اقدامات زمینه‌های لازم برای ورود شورای امنیت به بحران لیبی و درنهایت صدور قطعنامه‌هایی علیه رژیم قذافی فراهم نمود که از جمله آنها می‌توان به قطعنامه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ اشاره کرد.

بیانیه‌ها و تصمیمات نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای در قبال بحران لیبی بیانگر نگرانی فزاینده جامعه بین‌المللی نسبت به فاجعه انسانی در این کشور و ایجاد شرایط لازم به‌منظور حمایت قاطع و جدی شورای امنیت در زمان برگزاری جلسه برای بررسی این بحران در تاریخ

۲۶ فوریه بود. در خلال این جلسه، اعضای شورا، قطعنامه ۱۹۷۰ را به اتفاق آرا تصویب کردند. در این قطعنامه، شورای امنیت با اظهار نگرانی عمیق از مناقشه لیبی و ابراز تأسف از نقض فاحش و نظام‌مند حقوق بشر در این کشور، از محکومیت لیبی توسط اتحادیه عرب، اتحادیه آفریقا و سازمان همکاری اسلامی استقبال کرد. این قطعنامه همچنین کشتار عمدی غیرنظامیان را محکوم کرده و خواستار مسئولیت حمایت از شهروندان توسط مقامات لیبی شد. علاوه بر این، قطعنامه ۱۹۷۰ دارای محورهای مهمی همچون ارجاع قضیه لیبی به دیوان بین‌المللی کیفری، تحریم تسلیحاتی و عدم اجازه ترانزیت مزدوران از سایر کشورها به لیبی، لزوم ارائه کمک‌های بشردوستانه برای کاهش رنج‌های مردم لیبی، اعمال تحریم علیه مقامات برجسته رژیم است، ضمن آنکه به دلیل اهمیت اجرای تحریم‌ها و ضرورت نظارت بر آن، کمیته تحریم را نیز ایجاد کرد تا بر کلیه مراحل اجرا، نظارت کند (UNDOC, SC/RES/1970, 2011). بر اساس قطعنامه ۱۹۷۰ می‌توان دریافت که شورا در کنار اعمال تحریم‌های قابل توجه علیه دولت لیبی و اشاره به دکترین مسئولیت حمایت به‌عنوان هنجار جدید بین‌المللی، جدی‌ترین و تندترین برخورد را با قضیه لیبی اتخاذ کرده است.

هم‌زمان با شدت گرفتن درگیری‌ها، قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ با رأی مثبت و ۵ رأی ممتنع چین، روسیه، آلمان، برزیل و هند به تصویب رسید. دامنه این قطعنامه فراتر از قطعنامه ۱۹۷۰ بوده و بر اساس آن، اعمال منطقه پرواز ممنوع بر فراز آسمان لیبی به دلیل تداوم بمباران مناطق غیرنظامی تصویب شد. در این قطعنامه همانند قطعنامه قبلی بر هشدار در مورد ورود مزدوران به لیبی، تشدید تحریم‌های مالی مقرر در قطعنامه ۱۹۷۰، تقویت مجوز کشورها برای بازرسی محموله‌های ارسالی به لیبی، تداوم مسدودشدن دارایی‌های مقامات رژیم لیبی، شکل‌گیری هیئت کارشناسان پیگیری و اجرای تحریم‌ها در کنار کمیته تحریم قطعنامه پیشین و اجرای دکترین مسئولیت حمایت با صدور مجوز مداخله نظامی در لیبی تأکید شده است (UNDOC, SC/RES/1973, 2011). شورای امنیت در قطعنامه ۱۹۷۳ برای نخستین بار مجوز مداخله نظامی در یک دولت مستقل، بدون رضایت مقامات دولتی حاکم را صادر کرد و استفاده از زور توسط ائتلافی از دولت‌ها در نظارت ناتو را در شرایطی خاص، مجاز اعلام نمود. نخست اینکه، مطابق تصمیمات شورای امنیت «کلیه اقدامات لازم»^{۱۲} برای حمایت از غیرنظامیان و مناطق غیرنظامی در معرض تهدید حمله اتخاذ شد. البته این اقدامات به معنای استقرار نیروهای خارجی در لیبی نبوده و مجوز کاربرد نیروی نظامی صرفاً شامل استفاده از نیروی نظامی هوایی و نه زمینی است. دوم، بنا به تصمیم شورای امنیت، منطقه

پرواز ممنوع بر فراز لیبی باید به منظور حمایت از غیرنظامیان ایجاد شود و ناتو مجاز به اتخاذ «کلیه اقدامات لازم» برای اعمال ممنوعیت بر پروازها است. هدف از اتخاذ «کلیه اقدامات لازم»، اعمال فشار بر رژیم لیبی برای توقف موارد نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بود که دلالت بر وقوع جنایت علیه بشریت داشت. با توجه به افزایش نگرانی‌ها در خصوص وقوع این جنایات، دکترین مسئولیت حمایت مورد استناد شورای امنیت قرار گرفت تا به مداخله نظامی بین‌المللی طراحی شده برای جلوگیری از وقوع فجایع موجود و احتمالی در آینده شکل دهد.

۱-۲. رویکرد قدرت‌های بزرگ در قبال بحران لیبی

نحوه برخورد قدرت‌های بزرگ با بحران لیبی از زمان آغاز تا مداخله نظامی دستخوش تغییرات بسیاری شد. لیبی که از منابع سرشار و غنی انرژی برخوردار بوده و همواره محل مناقشه قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به منابع استراتژیک انرژی این کشور است، به دلیل واکنش فوری و قاطع شورای امنیت سازمان ملل، جزو بحران‌های خاص حقوق بشری در عرصه کنونی بین‌المللی از جهت توسل به مداخله نظامی در چارچوب دکترین مسئولیت حمایت محسوب می‌شود.

مقامات آمریکایی قبل از آغاز عملیات در لیبی، با لحنی محتاطانه از مداخله نظامی در این کشور سخن می‌گفتند که مهم‌ترین علت آن، مخالفت افکار عمومی این کشور با آغاز جنگی تازه بود، اما حفظ منافع آمریکا به‌ویژه در زمینه سیطره بر منابع انرژی، این کشور را مجبور کرد ائتلاف حمله‌کنندگان را همراهی کند (Obama's remarks, 2011a). *باراک اوباما* پس از تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ طی بیانیه‌ای خواستار اجرای آتش‌بس فوری و توقف کلیه حملات علیه غیرنظامیان شد و هشدار داد در صورت «عدم پایبندی به قطعنامه، جامعه بین‌المللی اقدام نموده و قطعنامه از طریق اقدام نظامی اجرا خواهد شد» (Obama's remarks, 2011b). با تشدید خشونت‌ها، عملیات نظامی آمریکا در لیبی در ۱۹ مارس ۲۰۱۱ آغاز شد؛ عملیاتی که به لحاظ ماهیت، مدت و دامنه محدود و درصدد حمایت از ائتلاف بین‌المللی برای اتخاذ «کلیه اقدامات لازم» به منظور اجرای مفاد قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل بود (Presidential Letter, 2011).

به دنبال قیام مردم لیبی، انگلیس در چرخشی ناگهانی علیه دولت لیبی موضع گرفت و دیوید کامرون، نخست‌وزیر انگلیس طی اظهارنظری اعلام کرد: «قذافی باید از قدرت کناره‌گیری کند و بیش از این مردم لیبی را آزار ندهد». در تصویب قطعنامه طرح منطقه پرواز ممنوع در آسمان لیبی در شورای امنیت، انگلیس به همراه فرانسه به علت اهمیت ژئوپلیتیکی لیبی برای اروپا و نیز لزوم دستیابی به بخشی از منابع نفت لیبی، بیش از دولت‌های دیگر تمایل به مداخله

نظامی در لیبی داشتند (<http://www.econews.ir>). کشورهای اروپایی و در مجموع اتحادیه اروپا همانند آمریکا تا پیش از بروز بحران در لیبی، سیاست التزام و تعهد به دولت قذافی را پیگیری می‌کردند و حتی بسیاری از دولت‌های عضو اتحادیه نیز روابط اقتصادی عمیقی را با لیبی مجدداً برقرار نمودند. دولت‌های اروپایی به مدت طولانی مصرف‌کننده مهم نفت و گاز طبیعی لیبی بودند. هم‌زمان با تصمیم اتحادیه اروپا در ۲۸ فوریه ۲۰۱۱ مبنی بر اعمال تحریم تسلیحاتی و تحریم‌های هدف‌دار علیه قذافی، خانواده و برخی طرفداران مهم وی، کلیه موافقت‌نامه‌ها به حالت تعلیق درآمد (EU Council Decision 2011/137/CFSP and Council Regulation 204/2011).

نقطه مقابل مواضع آمریکا، مواضع روسیه و چین بود که با وجود رأی ممتنع به قطعنامه ۱۹۷۳ در جلسه شورای امنیت، نماینده روسیه در توضیح مواضع کشورش اعلام کرد که «هر حمله‌ای علیه غیرنظامیان و سایر نقض‌های حقوق بشری و حقوق بشردوستانه بین‌المللی باید فوراً و بدون هیچ‌گونه شرطی متوقف شود» و در همان حال اذعان داشت که دیدگاه روسیه در رابطه با بحران لیبی، ارائه سریع‌ترین راه‌حل یعنی «آتش‌بس فوری» است (UNSC: S/PV.6498, 2011). در کنار روسیه، چین نیز خواستار پایان‌دادن به حملات علیه غیرنظامیان بوده، اما دلیل رأی ممتنع به قطعنامه ۱۹۷۳ را مخالفت با «کاربرد زور در روابط بین‌الملل» و دیدگاه‌های دولت‌های عربی و آفریقایی خواند. هر دو دولت روسیه و چین از ۱۹ مارس ۲۰۱۱ عملیات نظامی ائتلاف را مورد انتقاد قرار داده و بر آتش‌بس فوری تأکید کرده و نسبت به بی‌ثباتی کشورهای همسایه در نتیجه تداوم مناقشه هشدار دادند (Gutterman, 2011). در مجموع، روسیه ضمن محکوم کردن تهاجم نظامی ناتو به لیبی از نوعی سیاست فعال در قبال این بحران برای میانجی‌گری بهره برد، اما دو مشکل عمده در این مسیر وجود داشت. مشکل نخست، سازش‌ناپذیری قذافی و مخالفان او بود که موجب شعله‌ور شدن آتش جنگ و خشونت شده بودند و مشکل دوم، تمایل غرب به برکناری قذافی از قدرت بود که تلاش مسکو برای میانجی‌گری و بازگرداندن ثبات را ناممکن می‌ساخت. لذا تلاش‌های کرملین برای برقراری آتش‌بس و حل‌وفصل دیپلماتیک بحران بی‌نتیجه ماند.

۳. ارزیابی میزان انطباق‌پذیری بحران لیبی با معیارهای دکتترین مسئولیت حمایت

دگرگونی‌های چند دهه اخیر نظام بین‌الملل نشان‌دهنده پیشرفت روند مداخلات بشردوستانه و حرکت جامعه جهانی به این سمت است که در آینده هیچ کشوری نمی‌تواند برای خود صلاحیت مطلق در امور داخلی قائل شود و در صورت نقض جدی حقوق بشر، به‌ویژه تهدید

صلح و امنیت بین‌المللی، مسئول شناخته می‌شود و باید آثار این مسئولیت را بپذیرد. در خیزش مردمی لیبی که یک هفته پس از سقوط زین‌العابدین بن‌علی دیکتاتور تونس در اواسط فوریه ۲۰۱۱ آغاز شد، رژیم قذافی مبنا را بر سرکوب، خشونت و کشتار وسیع مردمی گذاشت (عباسی‌اشلقی، ۱۳۸۹: ۱).

واکنش و نحوه برخورد شورای امنیت با بحران لیبی از آن جهت که واکنشی سریع و قاطع بود، بسیار قابل توجه است. با توجه به اینکه منافع و اراده سیاسی اعضای دائم شورای امنیت نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌های شورا دارد، لذا حل‌وفصل بحران‌های بین‌المللی با روش‌های حقوقی به‌ویژه در مواردی که منافع قدرت‌های بزرگ در خاتمه یا طولانی شدن یک بحران تأثیرگذار است، به راحتی امکان‌پذیر نیست. واکنش سریع شورای امنیت به بحران لیبی که نخست از طریق تصویب قطعنامه ۱۹۷۰ با اعمال مجازات‌های تحریمی و غیرنظامی بر اساس ماده ۴۱ از فصل هفتم منشور و سپس قطعنامه ۱۹۷۳ و صدور مجوز مداخله نظامی بر اساس دکترین مسئولیت حمایت صورت گرفت، می‌تواند بیانگر آن باشد که اراده سیاسی قدرت‌های بزرگ مبتنی بر خاتمه‌یافتن بحران لیبی و سرنگونی رژیم قذافی بوده است؛ بحرانی که در مقایسه با سایر بحران‌های بین‌المللی در کوتاه‌ترین مدت‌زمانی با تصمیمات سریع و قاطع شورای امنیت و مداخله نظامی ناتو خاتمه پذیرفت؛ هرچند انتقادات بسیاری نسبت به نحوه عملکرد شورا و مداخله ناتو در لیبی و انطباق آن با معیارهای دکترین مسئولیت حمایت تحت عنوان «اصول پیشگیرانه» وجود دارد که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

در رابطه با «علت مشروع»، با توجه به واکنش سریع و قاطع شورای امنیت به بحران، ابهامات بسیار در خصوص آمار ارائه‌شده از کشته‌شدگان و صدور قطعنامه‌ای ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد، ظن و گمان نسبت به قصد و نیت برخی اعضای دائم شورا برای مداخله نظامی و توجیه افکار عمومی منطقه و جهان برای همراهی هرچه بیشتر تقویت می‌شود. در مورد «نیت صحیح» نیز لازم به ذکر است که با وجود هدف ظاهری حمایت از غیرنظامیان، صحبت از تغییر رژیم قذافی توسط مداخله‌کنندگان هرگونه نیت واقعی آنها را زیر سوال می‌برد. معیار «آخرین حربه»، نیز که معمولاً مداخله نظامی باید به‌عنوان آخرین راه مدنظر قرار گیرد، در خصوص بحران لیبی به دلیل عدم اتخاذ راهکارهای سیاسی و دیپلماتیک رعایت نشد. در مورد معیار «ابزارهای متناسب»، شدت و گستره مداخله نظامی ناتو به حدی بود که حتی در جریان عملیات نظامی و بمباران‌های صورت‌گرفته، عده‌ای از غیرنظامیان نیز کشته شدند و لذا هدف نیروهای ناتو نه تنها با بمباران برخی مناطق غیرنظامی، بلکه با کشته شدن قذافی و تغییر رژیم در این کشور زیر سوال رفت که این امر نشانگر عدم تناسب ابزارهای اتخاذشده است

(Thakur, 2011: 22). در رابطه با معیار «دورنمای معقول» شایان توجه است که مداخله نظامی ناتو در لیبی زمینه‌ساز صلح، ثبات و امنیت در این کشور نشده است. ضعف فرایند بازسازی زیرساخت‌ها و ساختار سیاسی-امنیتی کشور زمینه‌ساز وقوع مناقشات قومی-قبیله‌ای در دوران پس از قذافی شده و تحولات اخیر این کشور تأییدی بر این مدعاست. لذا، نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که واکنش سریع شورای امنیت در صدور مجوز مداخله بدون توسل به راهکارهای عملی دیپلماتیک و غیرنظامی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران لیبی، توجیهی جز به آزمون‌گذاردن تحقق عملی دکترین مسئولیت حمایت و ارزیابی واکنش افکار عمومی کشورهای مختلف به‌ویژه کشورهای در حال توسعه نمی‌تواند داشته باشد.

۴. شورای امنیت و بحران یمن

اوج‌گیری بحران یمن در سال ۲۰۱۱ ریشه در تنش‌ها و بحران‌های عمیق این کشور دارد که از سال ۲۰۰۴ به بعد شدت بیشتری یافته است. جنگ‌های شش‌گانه دولت و حوثی‌های زیدی در شمال یمن، ورود عربستان سعودی به جنگ ششم و منطقه‌ای شدن بحران داخلی این کشور، تحرک جدایی‌طلبان «حراک» برای تجزیه مناطق جنوبی این کشور و افزایش دامنه فعالیت القاعده در یمن موجب تضعیف امنیت و ثبات سیاسی و اجتماعی یمن و به تبع آن بروز بحران گسترده برای تغییر ساختار آتی سیاسی کشور شد. علاوه بر دانشجویان، گروه‌ها و احزاب رسمی مخالف دولت یمن با عنوان «احزاب دیدار مشترک»^{۱۳} و «حزب سوسیالیست یمن»^{۱۴} که در وهله نخست حامی اصلاحات سیاسی در کشور بودند، به تدریج همگام با دانشجویان طرح رژیم علی‌عبدالله صالح برای تشکیل دولت وحدت ملی را رد کردند و در جهت سرنگونی صالح گام برداشتند تا جایی که سقوط رژیم وی به خواست اصلی معترضان یمنی در تظاهرات فوریه ۲۰۱۱ تبدیل شد (Middle East/North Africa Report, 2011: 1-2). توسل علی عبدالله صالح به خشونت و سرکوب مخالفان و بروز حادثه ۱۸ مارس ۲۰۱۱ و کشتار شمار قابل توجهی از معترضان به همراه پیوستن تدریجی دیپلمات‌ها، نیروهای امنیتی و نظامی و قبایل موجب شکنندگی فزاینده جایگاه صالح در قدرت شد (Arimatsu, 2014: 23-24).

بر خلاف بحران لیبی که در آن شاهد ایفای نقش فعال و مهم اتحادیه عرب و اتحادیه آفریقا بودیم، شورای همکاری خلیج فارس از جمله سازمان‌های منطقه‌ای در خاورمیانه و شمال آفریقا، نقشی مهم و قابل توجه را در بحران یمن ایفا کرد. شورا در جهت حل بحران یمن، طرح ابتکاری را در آوریل ۲۰۱۱ پیشنهاد کرد که در آن، بر واگذاری قدرت توسط صالح به معاونش،

13. Joint Meeting Parties (JMP)

14. Yemeni Socialist Party (YSP)

عبدربه منصور هادی و ایجاد شرایط لازم برای تشکیل دولت وحدت ملی تأکید شده بود، ضمن آنکه صالح در قبال واگذاری قدرت نسبت به هرگونه پیگرد قانونی داخلی از مصونیت قضایی برخوردار می‌شد (Yemen Transition Agreement, 2011). سرانجام، علی عبدالله صالح در ۲۳ نوامبر ۲۰۱۱ با امضای طرح پیشنهادی زمینه لازم برای تشکیل دولت وحدت ملی را فراهم کرد و با برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری در فوریه ۲۰۱۲، معاون وی با کسب ۹۹/۶ درصد آرا به‌عنوان رئیس‌جمهور یمن انتخاب شد. وی بلافاصله پس از کسب قدرت، اصلاحات امنیتی و نظامی را مطابق ابتکار عمل پیشنهادی شورای همکاری خلیج فارس در دستور کار دولت جدید قرار داد (Kasinof, 2012).

مهم‌ترین واکنش جدی شورای امنیت سازمان ملل در قبال بحران یمن که به اعتراضات گسترده مردمی در این کشور علیه حکومت علی عبدالله صالح منجر شده بود، صدور قطعنامه‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۵۱ در محکومیت نقض حقوق بشر و خشونت‌های گسترده توسط نیروهای وابسته به حکومت و گروه‌های مسلح بود. شورای امنیت تا پیش از صدور نخستین قطعنامه علیه یمن، چندین بیانیه مطبوعاتی منتشر کرده و در آنها خواستار مذاکرات سیاسی طرفین درگیر برای دستیابی به تغییرات سیاسی مورد نظر مردم و اجرای طرح پیشنهادی شورای همکاری خلیج فارس مبنی بر واگذاری مسالمت‌آمیز قدرت از سوی صالح به معاونش شده بود. اما با وخیم‌تر شدن اوضاع امنیتی، اقتصادی و بشردوستانه یمن و متعاقب آن افزایش تهدیدات القاعده، فشارهای بین‌المللی برای تصویب قطعنامه علیه یمن بیش‌ازپیش افزایش یافت. در نتیجه این تحولات، قطعنامه ۲۰۱۴ در تاریخ ۲۱ اکتبر ۲۰۱۱ به‌اتفاق آرا تصویب شد. این قطعنامه با یادآوری مسئولیت اولیه حکومت یمن نسبت به حمایت از شهروندان، بهترین راه‌حل بحران کنونی را روندهای جامع سیاسی معرفی کرده که شرایط گذار سیاسی را فراهم می‌سازند (UNDoc, S/RES/2014, 2011). در این قطعنامه، شورا ضمن حمایت از فرمان ۱۲ سپتامبر ریاست‌جمهوری مبنی بر دستیابی به توافق سیاسی میان کلیه گروه‌ها، تعهد به اجرای راه‌حل سیاسی از جمله ابتکار عمل شورای همکاری خلیج فارس و الزام گروه‌های مسلح به کنار گذاشتن سلاح‌ها و اجتناب از خشونت، صرفاً خواستار خاتمه‌دادن به تنش‌ها و خشونت‌ها توسط طرفین درگیر در یمن می‌شود و از محکومیت یک‌جانبه دولت یمن و نادیده‌انگاشتن اقدامات خشونت‌بار گروه‌های مسلح مخالف از جمله القاعده، گروه‌ها و احزاب رسمی مخالف دولت یمن - احزاب دیدار مشترک و حزب سوسیالیست یمن - اجتناب می‌ورزد که در مجموع گویای لحن ملایم‌تر آن در مقایسه با قطعنامه‌های شورا علیه یمنی است.

قطعنامه ۲۰۵۱ دومین قطعنامه شورای امنیت علیه یمن بود که در تاریخ ۱۲ ژوئن ۲۰۱۲ به تصویب اعضا رسید. شورا در این قطعنامه ضمن ابراز نگرانی عمیق از اوضاع سیاسی، امنیتی، اقتصادی و بشردوستانه یمن، از بیانیه ۲۱ مه ۲۰۱۲ دبیرکل مبنی بر ترغیب کلیه طرف‌های درگیر به ایفای نقش کامل و سازنده در اجرای موافقت‌نامه گذار سیاسی یمن مطابق قطعنامه ۲۰۱۴ شورای امنیت استقبال کرد. شورا در این قطعنامه نیز بر اجرای کامل و فوری ابتکار عمل شورای همکاری خلیج فارس، جدی‌بودن تهدید صلح و امنیت بین‌المللی توسط تروریسم، گام برداشتن در جهت حمایت از آشتی ملی و اصلاح قانون اساسی و قانون انتخابات و برگزاری انتخابات عمومی و درنهایت اتخاذ اقدامات بیشتر در چارچوب ماده ۴۱ فصل هفتم منشور ملل متحد در صورت مرتفع نشدن نگرانی‌ها تأکید می‌کند (UNDoc, S/RES/2051, 2012). بررسی این قطعنامه گویای آن است که قطعنامه ۲۰۵۱ همچون قطعنامه ۲۰۱۴ لحنی ملایم داشته و بدون حمایت جانب‌دارانه از یک‌طرف درگیر، مسئولیت نقض حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و خشونت‌ها را متوجه کلیه طرفین درگیر می‌کند و از این حیث تفاوت چشمگیری با قطعنامه‌های شورای امنیت علیه لیبی دارد.

۴-۱. رویکرد قدرت‌های بزرگ در قبال بحران یمن

یمن به‌عنوان متحد استراتژیک آمریکا در منطقه، به‌خصوص در امر مبارزه با تروریسم و برخورداری از موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه از جمله همجواری با کشورهای مهم و تأثیرگذار منطقه دارای اهمیت بسیار زیادی است. اوج‌گیری اعتراضات مردمی در این کشور، این نگرانی را برای آمریکا به وجود آورد که فعالیت‌های تروریستی القاعده به‌تدریج به کشورهای مهم منطقه از جمله عربستان سرایت کند و با ایجاد ناآرامی در این کشور، قیمت جهانی نفت را دستخوش تغییرات قابل‌ملاحظه نماید. با توجه به منافع آمریکا در یمن، به‌ویژه پایگاه نظامی هوایی «العند» در استان «لحج» در جنوب یمن و تأثیری که این کشور در موقعیت آمریکا برای ایجاد موازنه قوا در منطقه دارد، لذا آمریکا با همراهی متحدان منطقه‌ای خود همچون عربستان درصدد حل‌وفصل بحران از راه‌های دیپلماتیک و سیاسی برآمد. در این میان، آمریکا از ابتکار عمل شورای همکاری خلیج فارس مبنی بر جابه‌جایی قدرت از رئیس‌جمهور به معاونش حمایت کرد تا با این اقدام همچنان به حفظ قدرت و تأمین منافع خود در یمن ادامه دهد.

در رابطه با روسیه نیز لازم به ذکر است که اگرچه یمن در دوران اتحاد جماهیر شوروی جزئی از حوزه نفوذ این کشور بوده و بسیاری از زیرساخت‌های فنی، مهندسی و نظامی آن متعلق به این دوران است و شوروی تأمین‌کننده اصلی بازار تسلیحات نظامی یمن بوده، اما با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، روسیه تنها به دنبال حفظ حضور خود و پایگاه‌هایش در

دریای سرخ، تنگه باب‌المنندب و اقیانوس هند بوده تا حضور بین‌المللی، بازرگانی و امنیتی این کشور در شمال آفریقا تضمین شود. البته این به معنای آن نیست که یمن نیز همانند سوریه از اهمیت امنیتی، ژئواستراتژیکی، ژئوپلیتیکی، اقتصادی، انرژی برای سرمایه‌گذاری و تجارت برای روسیه برخوردار است. لذا طبیعی است که روسیه حساسیت به مراتب کمتری در قبال بحران یمن داشته باشد و به هر قیمتی حاضر به رویارویی با آمریکا و متحدانش و تحمل هزینه‌های بسیار زیاد نباشد. در خصوص چین، دیگر قدرت بزرگ جهان نیز شایان ذکر است که این کشور حداقل منافع استراتژیک را در یمن در مقایسه با روسیه و آمریکا دارد. از این حیث آمریکا با تهدید جدی تغییر موازنه قوا از سوی رقبای بزرگ خود یعنی روسیه و چین مواجه نیست.

بنابراین، در رابطه با بحران یمن مشاهده می‌شود که هیچ‌گونه تغییر موازنه قوا یا تغییر توزیع قدرت از سوی هر یک از قدرت‌های بزرگ صورت نمی‌گیرد تا در نهایت به افزایش حداکثری قدرت و منافع نسبی یکی از طرفین و بازدارندگی نقش و نفوذ سایر قدرت‌های دارای منافع در یمن بینجامد. در چنین شرایطی، قدرت‌های دارای منافع در کشور مورد هدف تلاش می‌کنند تا با اتکا بر راهکارهای دیپلماتیک و سیاسی به حفظ قدرت و منافع نسبی خود ادامه دهند، بی‌آنکه به گزینه مداخله نظامی در چارچوب دکترین مسئولیت حمایت همانند بحران لیبی بپندیشند.

۵. بررسی تطبیقی عملکرد شورای امنیت در قبال بحران‌های لیبی و یمن

بر خلاف بحران لیبی که شورا از همان روزهای آغازین اعتراضات با صدور قطعنامه واکنش سریع و قاطع نشان داد، در بحران یمن پس از گذشت چندین ماه از آغاز اعتراضات مردمی علیه حکومت علی عبدالله صالح در نهایت به انتشار چند بیانیه مطبوعاتی و صدور قطعنامه‌ای در محکومیت جنایات و خشونت‌ها علیه غیرنظامیان و نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه اقدام کرد. قطعنامه‌ای که در مقایسه با قطعنامه‌های شورا علیه لیبی لحنی نسبتاً آرام داشته و ضمن محکومیت خشونت‌های صورت‌گرفته توسط طرفین درگیر، از آنها خواسته شده تا نسبت به اجرای طرح ابتکاری شورای همکاری خلیج فارس و تشکیل دولت وحدت ملی اقدام کنند. این در حالی است که واکنش و رفتار برخی اعضای دائم شورا در قبال بحران لیبی گویای حمایت آنها از گروه‌های مسلح نظامی و محکومیت اقدامات دولت حاکم بود. لذا مقایسه تطبیقی این بحران‌ها نشان می‌دهد که رویکرد شورای امنیت نسبت به بحران‌های جاری بشری بین‌المللی یکسان نبوده و بنا به منافع و قدرت اعضای دائم خود همواره رفتاری دوگانه و تبعیض‌آمیز اتخاذ کرده است. از آنجا که یمن متحد استراتژیک آمریکا در مبارزه با تروریسم محسوب می‌شود، لذا هرگونه بی‌ثباتی و گسترش اعتراضات و فعالیت‌های تروریستی به سایر کشورهای

همجوار از جمله عربستان، منافع و قدرت نسبی آمریکا را در منطقه تحت تأثیر قرار داده و توزیع قدرت را به نفع رقبا تغییر می‌داد. در واقع، آمریکا با هدف حفظ موازنه قوایی که در نتیجه ناآرامی‌ها تضعیف شده بود، در صدد برآمد تا با حمایت از قطعنامه‌های ملایم در مقایسه با قطعنامه‌های شدیدالحن لیبی، زمینه بازگشت آرامش و ثبات به یمین را فراهم کند؛ چراکه با این اقدام، نه تنها قدرت و منافع نسبی خود در این کشور و به‌طور کلی منطقه را تأمین و تضمین می‌کرد، بلکه از هرگونه تغییر موازنه به نفع رقبا در شرایط بروز درگیری و ناامنی در یمین جلوگیری به عمل می‌آورد. در رابطه با نقش سازمان‌های منطقه‌ای و نحوه تعامل آنها با شورای امنیت، به‌ویژه در دو بحران لیبی و یمین باید اذعان داشت که نقش شورای همکاری خلیج فارس در حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران یمین بسیار قابل توجه است تا جایی که شورا در قطعنامه ۲۰۱۴ خود از طرفین درگیر می‌خواهد تا نسبت به اجرای طرح پیشنهادی شورای همکاری خلیج فارس اقدام کنند. این در حالی است که اتحادیه عرب و اتحادیه آفریقا در حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران لیبی در مقایسه با بحران یمین بسیار کمتر به ایفای نقش پرداختند.

فرجام

تبیین رویکرد قدرت‌های بزرگ در قبال بحران‌های لیبی و یمین مستلزم آن است که عناصر و عوامل مهم تأثیرگذار بر چگونگی مداخله نظامی در امور کشورهای هدف همچون اهداف و منافع ملی، دستیابی به منافع و قدرت نسبی و حفظ بقا مورد توجه قرار گیرد. به‌رغم تلاش جهانی برای افزایش تعهدات بین‌المللی دولت‌های درگیر بحران و ملزم کردن آنها به رعایت این تعهدات در چارچوب دکتربین مسؤولیت حمایت، همچنان جامعه جهانی شاهد تأثیرگذاری ملاحظات سیاسی، انگیزه افزایش حداکثری منافع و قدرت نسبی، حفظ بقا، تأمین امنیت و تغییر موازنه قوا توسط هر یک از قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه اعضای دائم شورای امنیت در تصمیم‌گیری برای هرگونه مداخله نظامی در کشورهای هدف است. با وجود آنکه، قدرت‌های بزرگ باید در چارچوب این دکتربین، رویکردی یکسان و به دور از تبعیض را در قبال بحران‌های بشری بین‌المللی اتخاذ کنند، اما به نظر می‌رسد که از این دکتربین بیشتر به‌عنوان ابزاری برای توسعه‌طلبی و مداخله در امور داخلی دیگر دولت‌ها جهت پیشینه‌سازی قدرت و منافع نسبی، حفظ بقا و تضمین امنیت، پیگیری سیاست جنگ و درگیری برای حذف رقبا از جریان رقابت بر سر قدرت، بازدارندگی قدرت و نفوذ سایر قدرت‌های دارای منافع در کشورهای هدف استفاده می‌گردد. با توجه به اینکه صدور مجوز مداخله نظامی بر عهده شورای امنیت به‌عنوان متولی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی گذاشته شده و با علم به نوع ساختار این شورا که مبتنی بر منافع قدرت‌های بزرگ به‌ویژه اعضای دائم آن است، احتمال هرگونه سوءاستفاده از اصول اساسی

دکترین مسئولیت حمایت با هدف تأمین اهداف و منافع ملی و ملاحظات سیاسی قدرت‌های بزرگ دور از ذهن نیست.

در بحران لیبی، شورای امنیت با هدف خاتمه‌دادن به کشتار غیرنظامیان وارد عمل شد و با تصویب قطعنامه ۱۹۷۰ در راستای اعمال تحریم‌های گسترده و با قطعنامه ۱۹۷۳ ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد و اشاره به دکترین مسئولیت حمایت برای حمایت از غیرنظامیان، ایجاد منطقه پرواز ممنوع بر فراز آسمان لیبی و به‌کارگیری عبارت «کلیه اقدامات لازم» که زمینه‌ساز اقدام نظامی نیروهای ناتو علیه این کشور و سرانجام سقوط رژیم قذافی شد، در جهت صدور مجوز مداخله نظامی گام برداشت. در واقع، شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ دکترین مسئولیت حمایت را برای نخستین بار از زمان تصویب این دکترین، در معرض آزمون عملی گذارد تا نحوه عملیاتی‌شدن آن را به همراه واکنش‌های بین‌المللی ارزیابی کند. واکنش فوری و سریع شورای امنیت به بحران لیبی موجب شد تا این شورا در ادامه مسیر به ایفای نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای بپردازد. به‌طور کلی، لیبی با برخورداری از ذخایر عظیم نفت و گاز در جهان واجد اهمیت بسیاری برای غرب بوده تا جایی که آمریکا و متحدانش همواره در پی حضور جدی در این کشور با هدف افزایش قدرت اقتصادی از محل ذخایر انرژی لیبی و به‌تبع آن قدرت نظامی بوده‌اند. آنها با انهدام زیرساخت‌های روسی لیبی، حذف چین از کشوری که بزرگ‌ترین ذخیره نفتی قاره آفریقا را در اختیار دارد و تبدیل این کشور به ویرانه‌ای که نیازمند بازسازی جدی با کمک و حمایت مالی بین‌المللی است، ایجاد زیرساخت‌ها و ساختارهای سیاسی، نظامی، امنیتی و اقتصادی همسو با غرب را پیگیری کردند. در این رابطه، آمریکا و متحدانش با پیگیری سیاست درگیری و بهره‌برداری از فرصت به‌وجودآمده در راستای افزایش حداکثری قدرت و منافع نسبی خود در برابر رقبای دیرینه‌ای همچون روسیه و چین گام برداشتند تا با ایجاد بازدارندگی نفوذ و قدرت این دو کشور دارای منافع راهبردی در لیبی، موازنه قوا را به نفع خود تغییر دهند. اقدامی که با تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ و با استناد به دکترین مسئولیت حمایت تحقق یافت.

در رابطه با بحران یمن نیز لازم به ذکر است که منافع قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا موجب صدور قطعنامه‌هایی با لحن ملایم و آرام در مقایسه با قطعنامه‌های لیبی شد. آمریکا در گذشته کمک‌های نظامی متعددی به متحد خود در منطقه یعنی حکومت صالح برای مبارزه با تروریسم و حفظ بقای وی در قدرت می‌کرد تا از این طریق قدرت، نفوذ و موقعیت منطقه‌ای خود را در بالاترین سطح ممکن تداوم بخشد. تردید آمریکا بر ایجاد اجماع و اراده سیاسی بین‌المللی برای اعمال فشار بر صالح به‌منظور واگذاری قدرت متعاقب اوج‌گیری بحران در یمن،

برخلاف مورد لیبی، نشانگر عوامل تأثیرگذار متعددی بر منافع و قدرت این کشور و متحدان آن در منطقه همچون نگرانی از گسترش ناامنی و تهدیدات تروریستی به عربستان سعودی، احتمال گسترش اندیشه‌های معترضان یمنی دال بر اعمال اصلاحات دموکراتیک یا تغییرات ساختاری در میان اقلیت‌های شیعی، زیدی و اسماعیلی عربستان، تهدید بقای رژیم آل سعود و از کنترل خارج شدن قیمت نفت در بازارهای جهانی و احتمالاً اوج‌گیری آن است. اما طولانی شدن بحران، پافشاری معترضان یمنی بر تغییرات ساختاری و همراهی احزاب و گروه‌های رسمی و غیررسمی مخالف دولت با آنها و درنهایت ناتوانی صالح در کنترل بحران موجب شد تا آمریکا و متحدانش که به‌شدت به منابع انرژی منطقه نیاز دارند، با صدور قطعنامه‌ای با لحن ملایم و آرام در راستای کنترل و حل‌وفصل مسالمت‌آمیز بحران گام بردارند و به همین دلیل از ابتکار عمل پیشنهادی شورای همکاری خلیج فارس مبنی بر واگذاری مسالمت‌آمیز قدرت از سوی صالح به معاونش در قطعنامه شورای امنیت استقبال به عمل آوردند. درواقع، آمریکا با اتخاذ این رویکرد مانع از گسترش ناامنی و بی‌ثباتی در یمن - که به‌عنوان متحد استراتژیک آمریکا در مبارزه با تروریسم محسوب می‌شود - و به‌تبع آن گسترش فعالیت‌های تروریستی به کشورهای همجوار از جمله عربستان شد، مسئله‌ای که می‌توانست منافع و قدرت نسبی آمریکا را در منطقه تحت تأثیر قرار داده و توزیع قدرت را به نفع رقبا تغییر دهد.

تداوم بحران یمن در سال ۲۰۱۵ در نتیجه استمرار شرایط نامساعد داخلی، تبعیض‌های گسترده سیاسی و اجتماعی و به حاشیه رانده شدن حوثی‌ها از قدرت توسط دولت هادی گویای آن است که منصور هادی در ایجاد آشتی ملی و تشکیل دولت وحدت ملی با حضور کلیه گروه‌های یمنی موفق عمل نکرده است. در این میان، نگرانی آمریکا از افزایش تهدیدات امنیتی، رشد فزاینده ناآرامی‌های مردمی و گسترش فعالیت‌های تروریستی القاعده در نتیجه خلأ قدرت به‌وجودآمده در یمن به دلیل خروج منصور هادی از یمن موجب شد تا این کشور با همراهی متحد منطقه‌ای خود یعنی عربستان سعودی مانع از تغییر موازنه قوا شود. تشکیل ائتلاف عربی به رهبری عربستان سعودی برای حمله نظامی به حوثی‌های یمن با حمایت سیاسی، نظامی و تسلیحاتی آمریکا و متحدان غربی‌اش همچون فرانسه همراه شد که این امر نشان‌دهنده تلاش آمریکا برای حفظ منافع و قدرت نسبی خود در یمن بدون مداخله نظامی مستقیم یا صرف هزینه‌های هنگفت نظامی است. تصویب قطعنامه ۲۲۱۶ شورای امنیت در ۱۴ آوریل ۲۰۱۵ با رأی مثبت و یک رأی ممتنع روسیه نشان داد که آمریکا از طریق ابزارهای گوناگون حقوقی و سیاسی درصدد تأمین اهداف، منافع ملی و بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود در یمن است. رأی

ممتنع روسیه به قطعنامه و عدم وتوی آن - قطعنامه‌ای ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد که علیه جنبش انصار الله یمن است - نیز بیانگر آن است که روسیه تنها به حفظ و تداوم منافع اقتصادی، تجاری و راهبردی ناشی از سرمایه‌گذاری‌ها و پایگاه‌های سابق خود در این کشور می‌اندیشد و هرگز در اندیشه اتخاذ رویکرد نظامی و متحمل شدن هزینه‌های جبران‌ناپذیر برای تغییر توزیع قدرت به نفع خود و به ضرر آمریکا نیست. به همین منظور، بهترین راه حفظ منافع در یمن را حمایت از جریان‌های مخالف آمریکا و متحدانش در یمن می‌داند که به تبع، این اقدام موازنه قوا را به ضرر آمریکا برهم نمی‌زند.

منابع فارسی

عباسی‌اشلقی، مجید (۱۳۸۹)، «دگرگونی مفهوم مداخله بشردوستانه در هزاره نو»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۸۱-۲۸۲.

گزارش روزنامه آیندیندنت (۱۳۹۰)، «جزییاتی از روابط اقتصادی انگلیس و قذافی»، قابل دسترس در: <http://www.econews.ir/fa/NewsContent.aspx?id=144168>

مرشایم، جان (۱۳۸۸)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چکنی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

منابع لاتین

Arimatsu, Louise (2014), The legal classification of the armed conflicts in Syria, Yemen and Libya , *Chatham House*, Retrieved March 25, 2014, available at: http://www.gulfinthemediamedia.com/files/article_en/694940.pdf

Berry, Glyn (2004), Sovereignty as the responsibility to prevent, protect and rebuild , *Ploughshares Monitor*, Vol.25, No.1.

Chandler, David (2004), The responsibility to protect? Imposing the liberal peace , *International Peacekeeping*, Vol.11, No.1, 59-81.

European Council Decision 2011/137/CFSP (2011), Retrieved March 27, 2014, available at: <http://eur-lex.europa.eu/legalcontent/EN/TXT/PDF/?uri=CELEX:32011D0137&from=EN> and, Council Regulation (EU) 204/2011: 2 March 2011, Retrieved March 27, 2014, available at: <http://eur-lex.europa.eu/LexUriServ/LexUriServ.do?uri=OJ:L:2011:058:0001:0013:EN:PDF>

Gutterman, Steve (2011), No UN mandate to attack Gaddafi forces: Russia , Retrieved December 13, 2012, available at: <http://www.reuters.com/article/2011/03/28/ozatp-russia-libya-idAFJJOE72R0EL20110328>

- Huntington, Samuel P. (1999), The lonely superpower , *Foreign Affairs*, Vol.78, No.2.
- Kasinof, Laura. (2012), Yemen gets new leader as struggle ends calmly . *The New York Times*, Available from: http://www.nytimes.com/2012/02/25/world/middleeast/yemen-to-get-a-new-president-abad-rabu-mansour-hadi.html?_r=0 [Accessed 4 April 2013]
- Mearsheimer, John J. (2002), *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: Norton.
- Mearsheimer, John J. (2006), Structural realism , Retrieved August 25, 2014, available at: <http://johnmearsheimer.uchicago.edu/pdfs/Structural2.pdf>
- Middle East/North Africa Report. (2011), Popular protest in North African and the Middle East (II): Yemen between reform and revolution . *International Crisis Group*, No.102, Available at: <http://www.crisisgroup.org> [Accessed 23 February 2013]
- Obama's remarks (2011b), The situation in Libya , Retrieved April 16, 2013, available at: <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2011/03/18/remarks-president-situation-libya>
- Pattison, James (2010), *Humanitarian Intervention & The Responsibility to Protect: Who Should Intervene?*. New York: Oxford University Press.
- President Obama's remarks (2011a), This violence must stop , Retrieved February 13, 2014, available at: <http://www.whitehouse.gov/blog/2011/02/23/president-obama-speaks-turmoil-libya-violence-must-stop>
- Presidential Letter (2011), Letter from the president Regarding the commencement of operations in Libya , Retrieved June 27, 2012, available at: <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2011/03/21/letter-president-regarding-commencement-operations-libya>
- Report of Secretary General. (2009), Implementing the responsibility to protect . A/63/677.
- Report of Secretary General. (2010), Early warning, assessment and the responsibility to protect . A/64/864.
- Report of the Secretary General. (2011), The role of regional and sub-regional Arrangements in Implementing the Responsibility to Protect . A/65/877-S/2011/393.
- Report of the Secretary General. (2012), Responsibility to Protect: Timely and decisive response . A/66/874-S/2012/578.

- Savage, Luiziach (2005), Canada`s Responsibility to Protect, Doctrine Gaining Ground at the UN , Retrieved February 11, 2014, available at: <http://www.thecanadianencyclopedia.ca/en/article/canadas-responsibility-to-protect-doctrine-gaining-ground-at-the-un/>
- Thakur, Ramesh (2002), Outlook: intervention, sovereignty and the responsibility to protect: experiences from ICISS , *Security Dialogue*, Vol.33, No.3.
- Thakur, Ramesh (2011), *The Responsibility to Protect: Norms, Laws and the Use of Force in International Politics*, London & New York: Routledge, Taylor & Francis Group.
- Thakur, Ramesh and Tomas G. Weiss (2010), From Idea to Norm- and Action? , In: *The Responsibility to Protect: Norms, Laws and the Use of Force in International Politics*, New York: Routledge.
- The Responsibility to Protect (2001), *Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty*, Ottawa: International Development Research Centre
- UNDoc. A/HRC/S-51/1, (25 February 2011).
- UNDoc. A/RES/60/1, *World Summit Outcome*. 24 October 2005.
- UNDoc. S/RES/2014, (21 October 2011).
- UNDoc. S/RES/2051, (12 June 2012).
- UNDoc. SC/RES/1970, (26 February 2011).
- UNDoc. SC/RES/1973, (17 March 2011).
- UNSC. S/PV.6498, (17 March 2011).
- Yemen Transition Agreement. (2011), Available from: http://www.al-bab.com/arab/docs/yemen/yemen_transition_agreement.htm [Accessed 23 August 2013]
- Zifcak, Spencer (2012), The responsibility to protect after Libya and Syria , *Melbourne Journal of International Law*, Vol.13, No.1.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی